



آمریکا، عراق و بحران دوراهی تصمیم

در پی اشغال نظامی افغانستان و سقوط حکومت طالبان در اکتبر ۲۰۰۱ توسط نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا، تهاجم و لشکرکشی به عراق و ساقط کردن حکومت صدام حسین نیز در دستور کار آمریکا قرار گرفت. آمریکا که روزگاری خود از حامیان بلافصل حکومت صدام به شمار می رفت به یک باره به بهانه وجود تسلیحات کشتار جمعی، سرانجام در مارس ۲۰۰۳، تهاجم و لشکرکشی خود به عراق را عملی ساخت. اگر چه آمریکا و متحدانش با استفاده از آخرین پیشرفت های تکنولوژی نظامی با بمباران های گسترده از زمین و هوا توانستند حکومت صدام را در کوتاه مدتی ساقط کنند، اما ماحصل این تهاجم و لشکرکشی به عراق چیزی جز کشتار صدها هزار تن از مردم بی دفاع عراق، عدم امنیت، ویرانی شهرها و آوارگی بی شمار شهروندان عراقی نبوده است.

آمریکا و انگلیس که با پنهان شدن پشت شعار دروغین اعطای "دموکراسی" به مردم عراق توجیه گر لشکرکشی خود به عراق بودند، تا بدین وسیله اهداف امپریالیستی و ماهیت تجاوزکارانه خود را در اذهان عمومی جهان پنهان سازند، اینک بعد از گذشت نزدیک به چهار سال نه تنها نتوانسته اند حداقل امنیت را برای مردم رنج دیده عراق فراهم سازند. بلکه با دامن زدن به سیستم حکومتی مذهبی - قبیله ای و با همکاری رهبران شیعه، سنی و کردها، علاوه بر

در صفحه ۳

جمهوری اسلامی و معضل بیکاری

تعرضات و تحمیلات کارفرما و ادار می سازد. محکوم ساختن بخشی از طبقه کارگر به بیکاری اجباری با توسل به کار طاقت فرسای بخش دیگر و بالعکس، وسیله ی توانگر شدن و فربه تر شدن سرمایه دار است. از اینرو در این نظام، وجود یک ارتش عظیم از بیکاران سبب می شود که کارگران با عرضه ی ارزان نیروی کار خود، در معرض ستم و استثمار شدیدتری قرار بگیرند و سطح استثمار آنها نیز فوق العاده افزایش پیدا کند.

افزون بر این روندها، پدیده ی خصوصی سازی در جمهوری اسلامی، فوق العاده بر ابعاد بیکاری و بیکار سازی و همچنین بر شدت استثمار کارگران افزوده است. جمهوری اسلامی که پس از پایان جنگ با عراق و در چارچوب سیاست های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، خصوصی سازی را آغاز نمود، بیش از یک دهه و نیم، به این سیاست ادامه داده است. این سیاست، در صفحه ۵

بیکاری یکی از عوارض اصلی شیوه تولید سرمایه داری است. همراه با رشد سرمایه داری و پیشرفت های تکنیکی، تقاضا برای نیروی کار دائما از عرضه ی آن عقب می ماند. جایگزینی ماشین به جای انسان انبوهی از کارگران را به خیابان پرتاب می کند و آنان را همراه با خانواده های شان به دامن فقر و گرسنگی می راند. چرا که شیوه تولید سرمایه داری مبتنی بر استثمار و انباشت سرمایه است، و روی دیگر انباشت سرمایه، انباشت فقر است. انباشت سرمایه در یکسو، با انباشت فقر در سوی دیگر ملازم است. علاقه ی سرمایه دار همواره بر این است که مقدار مشخصی کار از تعداد کمتری کارگر بیرون بکشد. کار شدید و بی اندازه ی بخش شاغل طبقه کارگر، بخشی از کارگران را "زائد" و صف بیکاران یا سپاه ذخیره کار را متورم تر می سازد. از سوی دیگر فشار فزاینده ای که سپاه ذخیره کار به وسیله رقابت خویش به بخش شاغل وارد می کند، آن را به کار طاقت فرسا و قبول

تحریم های سیاسی و اقتصادی علیه جمهوری اسلامی در چشم انداز نزدیک

قطعنامه ای که توسط دولت های آلمان، انگلیس و فرانسه در ارتباط با اعمال تحریم های سیاسی و اقتصادی علیه جمهوری اسلامی تدوین شده است، از دوهفته پیش در میان دول عضو دائم شورای امنیت دست به دست می گردد. تدوین کنندگان قطعنامه تلاش دارند پیش از ارائه آن به شورای امنیت سازمان ملل، ملاحظات اعضای دائمی این شورا را در قطعنامه منظور کرده و زمینه تصویب آن در شورای امنیت سازمان ملل را فراهم نمایند. تدوین کنندگان قطعنامه، آن را به نحوی تنظیم کرده اند که میانگینی از مواضع دولت آمریکا - که خواهان آغاز بلادرنگ تحریم های جدی سیاسی و اقتصادی است - و روسیه و چین، که هنوز بر سیاست مذاکره و گفتگو با حکومت اسلامی پافشاری می کنند، باشد. بوش و وزیر خارجه اش کوندالیزا رایس خواهان جدی تر شدن لحن قطعنامه و تشدید اقدامات علیه جمهوری اسلامی شدند، روسیه در ابتدا با این استدلال که قطعنامه پیشنهادی به توقف تحقیقات اتمی ایران و تحریم های احتمالی علیه جمهوری اسلامی بسنده نکرده بلکه چنین القا می کند که در صدد جایگزینی آلترناتیو سیاسی دیگری به جای جمهوری اسلامی است، با آن مخالفت کرد. سرانجام پس از دوهفته دید و بازدیدها و چانه زنی ها، دولت روسیه اعلام کرده است در صورت انجام تغییراتی در قطعنامه، با آن موافقت خواهد کرد.

در پیش نویس قطعنامه ی تهیه شده توسط

در صفحه ۲

نگاهی به جنبش دانشجویی
۶ تنها یک پاسخ صحیح است

«لولا» باز هم به نظم
۲ سرمایه داری خدمت خواهد کرد

نگاهی به مبارزات کارگران و
۴ زحمتکشان جهان

اسلام گرایی و اصلاح طلبی مرد
آب رفته به جوی باز نمی گردد

در صفحه ۸

تحریم‌های سیاسی و اقتصادی علیه جمهوری اسلامی در چشم انداز نزدیک

«لولا» باز هم به نظم سرمایه‌داری خدمت خواهد کرد

دور دوم انتخابات برزیل روز ۲۹ اکتبر برگزار شد و لوئیز ایناسیو لولا دا سیلوا با تقریباً ۶۱٪ آراء برای دومین بار پیاپی در سمت ریاست جمهوری این کشور آمریکای جنوبی ابقاء گردید.

چهار سال پیش، هنگامی که لولا برای نخستین بار رئیس‌جمهور شد، نشریه «کار» در مطلبی که عنوان «برزیل و کارگر سابق» که رئیس‌جمهور شد» را داشت به معرفی لولا و حزب کارگر پرداخت. در آن شماره نشریه به این نکته پرداخته شده بود که حزب کارگر برزیل نمی‌تواند یک تشکل فراطبقاتی باشد و لولا هم با توجه به ائتلافاتی که با دیگر احزاب بورژوازی کرده است، نمی‌تواند به جز به نظم سرمایه‌داری خدمت کند.

کارنامه ی چهار سال دولت بورژوازی لولا نشان می‌دهد که تحلیل و پیش بینی نشریه «کار» درست بود. پس بد نیست نگاهی به این کارنامه بیندازیم.

لولا پیش از این که برای اولین بار به ریاست جمهوری برزیل برسد قول داده بود که در طی چهار سال آینده ۱۰ میلیون شغل ایجاد خواهد کرد. این وعده متحقق نشد و علی‌رغم میزان رشد اقتصادی برزیل نسبت به دیگر کشورهای سرمایه داری، بیکاری افزایش یافت و اکنون به ۱۰٪ جمعیت فعال این کشور می‌رسد.

لولا در برنامه‌اش بندی را به نام «گرسنگی صفر» گذاشته بود. هدف این بود که تمام برزیلیان بتوانند در روز سه وعده غذا صرف کنند. با این حال بنا بر گزارش یک نهاد رسمی به نام انستیتوی جغرافیایی و آماری برزیل، در سال ۲۰۰۵ درصد

سیاست تهدید و درعین حال چانه زنی، که به طور مشخص بر سر پرونده اتمی ایران، از سوی آمریکا و همچنین جمهوری اسلامی دنبال می‌شود، مادام که آمریکا و جمهوری اسلامی به تعادلی نرسیده باشند که نقش و موقعیت هر یک برای دیگری قابل پذیرش باشد، کماکان ادامه خواهد داشت. مسئله مهم این است که آمریکا و جمهوری اسلامی اساساً نمی‌توانند به چنین نقطه ای برسند. اما این به این معنا نخواهد بود که لااقل در کوتاه مدت از سیاست تهدید، قدرت نمائی و درعین حال چانه زنی دست بردارند. اما تا آنجا که مسئله بحران اتمی جمهوری اسلامی مورد بحث است، تهیه پیش نویس قطعنامه توسط آلمان، انگلیس و فرانسه برای ارائه به شورای امنیت سازمان ملل، جمهوری اسلامی را یک قدم به عملی شدن سیاست تحریم سیاسی و اقتصادی نزدیک تر می‌کند. قطعنامه پیشنهادی که توسط سه قدرت تعیین کننده اتحادیه اروپا تدوین شده، حمایت اتحادیه اروپا را با خود دارد. آمریکا هم علی‌رغم آن که قطعنامه را ملایم و ناکافی می‌داند، با آن به ظن قوی مخالفت نخواهد کرد. تغییرات پیشنهادی روسیه و احتمالاً چین، می‌تواند مسیر اجرای قطعنامه را طولانی تر کند، اما به هر رو این روند را قطع نخواهد کرد. تاثیر داخلی این بحران در مرحله کنونی، عجلاناً میلیتاریزه کردن بیشتر جامعه توسط جمهوری اسلامی و گسترش سرکوب است. در صورتی که تحریم های سیاسی و اقتصادی جدی در دستور کار شورای امنیت سازمان ملل قرار بگیرد، فشارهای اقتصادی به توده های مردم، به عواملی که هم اکنون بحران پرونده اتمی برای مردم ایران به ارمغان آورده است، نیز افزوده خواهد شد.

آلمان، انگلیس و فرانسه، از شورای امنیت سازمان ملل خواسته می‌شود در صورت عدم توقف تحقیقات اتمی، جمهوری اسلامی مشمول یک رشته تحریم ها قرار گیرد. از جمله ممنوعیت فروش و تامین هرگونه تکنولوژی که بتواند در برنامه اتمی ایران مورد استفاده قرار بگیرد و ممنوعیت سفر مقامات جمهوری اسلامی که در برنامه اتمی نقش دارند به خارج کشور. در صورتی که این قطعنامه به تصویب شورای امنیت سازمان ملل برسد، دولت های عضو سازمان ملل موظف می‌شوند از فروش و تامین مواد و تکنولوژی که بتواند به نحوی از انحاء در خدمت گسترش تحقیقات اتمی جمهوری اسلامی قرار بگیرد، خودداری کنند. دارائی های مربوط به برنامه اتمی ایران در بانک های خارجی مسدود خواهد شد و همچنین دول خارجی از پذیرش مقامات مرتبط با برنامه اتمی جمهوری اسلامی منع خواهند گشت.

واکنش جمهوری اسلامی به قطعنامه پیشنهادی سه کشور اروپائی و بیانیه اتحادیه اروپا علیه جمهوری اسلامی خشم آگین بود. خامنه ای رهبر حکومت اسلامی واحمدی نژاد باز بر مواضع گذشته رژیم پافشاری کردند و اعلام نمودند که حکومت اسلامی از تحقیقات اتمی دست نخواهد کشید و آن را حق خود می‌داند.

در پی مانور نظامی مشترک آمریکا، اروپا و تعدادی از کشورهای عربی درخلیج فارس، رژیم جمهوری اسلامی نیز هفته گذشته با پرتاب موشک و سازماندهی رزمایش های نظامی، به نمایش توان نظامی و دفاعی خویش پرداخت. اما این شاخ و شانه کشیدن ها که با هدف سهم طلبی در خاور میانه بزرگ امپریالیسم آمریکا صورت می‌گیرد، مانع از آن نشد که دستگاه دیپلماسی خارجی جمهوری اسلامی اعلام کند آماده مذاکره هست، اما پیش شرطی را نمی‌پذیرد. سران حکومت اسلامی به ویژه در رابطه با پرونده اتمی، به وضوح نشان داده اند که شعارهای ضد آمریکائی شان اساساً معطوف به این هدف است که با بسیج افشار ناآگاه توده مردم در منطقه خاور میانه، از موضع قدرت با آمریکا و متحدانش روبرو شوند و به عنوان بزرگترین قدرت منطقه خاور میانه به رسمیت شناخته شوند. آخرین موضع گیری وزارت خارجه جمهوری اسلامی که روز گذشته از زبان محمد علی حسینی سخنگوی این وزارت خانه بیان شد، مبنی بر اعلام آمادگی حکومت اسلامی برای مذاکره با آمریکا برسر مسائل خاور میانه است.

کمک های مالی

آمریکا:

به یاد زندانیان سیاسی ۶۷ ۳۰ دلار آمریکا
سازمان عشق ۲۰ دلار آمریکا
انتشارات ۲۰ دلار آمریکا
گروه آرمان خلق ۴۰ دلار آمریکا

سوئیس:

شورا ۱۰۰ فرانک
اشرف ۱۰۰ فرانک

ایران:

احمد شاملو ۲۰۰۰ تومان
رفیق حمید مومنی ۳۰۰۰ تومان

هامبورگ

رفیق حمید اشرف ۱۰ یورو
رفیق رشید حسنی ۱۰ یورو
کامی ۵ یورو

کانادا:

قائقران ۱۰۰ دلار
مهران بندر ۵۰ دلار
دریا ۵۰ دلار
لاکومه ۵۰ دلار
سناره ۱۰۰ دلار
صدای فدائی ۵۰ دلار
زرگس ۱۰ دلار
نقیسه ناصری ۱۰ دلار
دمکراسی شورائی ۱ ۱۰۰ دلار
دمکراسی شورائی ۱ ۱۰۰ دلار
زنده باد سوسیالیسم ۲۰ دلار
به یاد رفیق حسین ۶۰ دلار
به یاد رفیق فرهود ۶۰ دلار

آمریکا، عراق و بحران دوراهی تصمیم

گسترش نا امنی و گذشته شدن هر روزه ده ها نفر از مردم بی دفاع عراق، کشور را تا مرز تباهی و جنگ داخلی میان فرقه ها و گرایش های مختلف مذهبی کشانده اند.

تا جایی که نشانه های بروز جنگ داخلی از هم اکنون نظامیان آمریکا را به فکر تدابیر و اتخاذ سیاست های جدید در عراق کشانده است. در همین رابطه روزنامه نیویورک تایمز در روز چهارشنبه اول نوامبر اقدام به افشای نموداری کرده که در زیر آن، عنوان "نشانه ها و هشدارهای جنگ داخلی" قید شده است. این نمودار دو هفته پیش از سوی فرماندهان نظامی آمریکا در خاورمیانه به عنوان رهنمود تهیه شده است.

آنچه امروز از کشتار، ویرانی و عدم امنیت در عراق می گذرد؛ و به نوعی شرایط جنگ داخلی و فرقه ای را در عمل به نمایش گذاشته است؛ دیگر فقط مردم بی دفاع عراق را در بر نمی گیرد. دیگر زنان، کودکان و شهروندان عادی عراقی نیستند که هر روزه در معابر پر رفت و آمد و خیابان های شهرهای مختلف، قربانی بمب گذاری نیروهای القاعده، مقتدا صدر، عناصر وابسته به جمهوری اسلامی و دیگر فرقه های مذهبی از هر سنخ و گروهی می باشند. که با بمب گذاری های کور و کشتار مردم بی دفاع تلاش می کنند مقاومت اصولی مردم ستم کشیده عراق را در مقابل اشغالگران لوٹ کرده و به انحراف بکشانند. بلکه بیش از پیش خود نیروهای اشغالگر را نیز در جهنمی که برای مردم عراق ایجاد کرده اند به کام مرگ کشانده است. تا جایی که بر اساس گزارش بی بی سی که به تایید مقام های نظامی آمریکا نیز رسیده است، تنها در ماه اکتبر بیش از صد نفر از نیروهای آمریکایی در عراق کشته شده اند. و این بالاترین رقم تلفات نظامیان آمریکا در خلال دو سال گذشته بوده است که بیان گر گسترش مقاومت در مقابل نیروهای اشغالگر می باشد. هر چند فرماندهان آمریکایی گفته اند که به اجرا در آمدن عملیات مقابله با خشونت ها نیز نفرت آنان را در معرض آسیب بیشتر قرار داده است. اما واقعیت فراتر از این می باشد. تا جایی که این روزها با درج مقالات و نوشته هایی در روزنامه های معتبر جهان، بر شباهت موقعیت فعلی عراق با ویتنام اشاره شده است. و مهمتر اینکه بوش رئیس جمهور آمریکا نیز در جریان مصاحبه با شبکه تلویزیونی ای بی سی، که شامگاه روز چهارشنبه هجدهم اکتبر پخش شد به طور ضمنی این شباهت را تأیید کرده است.

از رییس جمهوری آمریکا سؤال شد که آیا با نظر نویسنده نشریه نیویورک تایمز در این مورد موافق است که تشدید عملیات شورشیان عراقی و افزایش تلفات آمریکاییان در هفته های اخیر با شرایط موسوم به "تهاجم نت" در جنگ ویتنام شباهت دارد؟ بوش در پاسخ گفت که "ممکن است حق با این نویسنده باشد" و افزود که قطعاً سطح خشونت در عراق افزایش یافته است. ناتوانی آمریکا و دولت دست نشانده اش در ایجاد برقراری حد اقل امنیت، ثبات و آرامش برای مردم عراق، و اینکه به پاشنه آشیل بوش در چالش

میان جمهوری خواهان و دموکرات ها بر سر انتخابات میان دوره ای هفتم نوامبر ایالات متحده تبدیل شده است. که در جریان آن اعضای مجلس نمایندگان، تعدادی از اعضای مجلس سنا و تعدادی از فرمانداران ایالتی انتخاب می شوند. و به نظر می رسد تا کنون تأثیرات منفی خود را بر آرای جمهوری خواهان گذاشته است. در همین رابطه دیک چنی، معاون رییس جمهوری آمریکا، ارتباط مستقیم بین خشونت در عراق و انتخابات آمریکا را مطرح کرده و گفته است: "که شورشیان عراقی مصمم هستند تا اراده مردم آمریکا در دنبال کردن هدف های آنان در عراق را متزلزل کنند".

واقعیت این است که نه تنها آمریکا بیش از پیش در باتلاق عراق فرو رفته است؛ تا جایی که اکنون دولت بوش علاوه بر نارضایتی مردم آمریکا با انتقاد و مخالفت های علنی و گسترده تر مطبوعات و محافل درون حاکمیت خود نیز روبرو شده است. بلکه انگلیس نیز که متحد اصلی آمریکا در لشکرکشی به عراق بوده، در وضعیتی بدتر از آمریکا قرار دارد. در این میان افزایش شمار تلفات سربازان ارتش انگلیس نیز باعث شده تا دولت تونی بلر برای خارج کردن بیش از هفت هزار سرباز انگلیسی از عراق، تحت فشار پاره ای از دولت مردان خود قرار گیرد. به طوری که گروهی از سیاستمداران مخالف دولت بریتانیا خواستار تحقیق در مورد سیاست این کشور در عراق شده اند. آنان هشدار داده اند که اگر این خواست مورد توجه قرار نگیرد، در صدد بر خواهند آمد تا با کسب رای عدم اعتماد باعث سقوط دولت شوند.

در این رابطه اظهارات ریچارد دانان، رئیس ستاد مشترک انگلیس نیز می تواند بیانگر شرایط دشوار دولت تونی بلر در عراق باشد. او در مصاحبه ای با روزنامه "دیلی میل" گفته است که بریتانیا باید "در آینده نزدیک [از عراق] خارج شود." فرمانده جدید ارتش بریتانیا در ادامه یاد آور شده "که ما باعث بدتر شدن وضعیت در عراق هستیم و به علاوه بودن در عراق اوضاع خودمان را در جهان بدتر کرده است."

واقعیت آن است که آنچه امروز دولت های آمریکا و انگلیس را در باتلاق عراق گرفتار کرده، تنها افزایش شمار تلفات نیروهای اشغالگر و بازتاب شکست سیاست های تجاوزگرانه شان نیست. بلکه بحران دوراهی اتخاذ تصمیم بر سر ماندن، ادامه سیاست اشغالگری و یا خارج شدن از خاک عراق است. از آنجا که بار مسئولیت همه این بلاها و کشتارهایی که مردم عراق در مدت سه سال لشکرکشی به کشورشان با آن دست به گریبان بوده اند، مستقیماً بر دوش دولت آمریکا و انگلیس قرار دارد و نیز با توجه به وضعیت بحرانی و پیچیده ای که اینک عراق بدان گرفتار شده، اتخاذ هر گونه تصمیم دولت آمریکا و انگلیس بر سر ماندن یا خارج شدن از عراق، شکست و فضاقت بیشتری را برای این دولت ها به همراه خواهد داشت. ماندن ارتش آمریکا در عراق و ادامه سیاست اشغالگری آشکار دولت بوش، یعنی بالا رفتن هر روزه شمار تلفات سربازان آمریکایی که بر مبنای آمار

رسمی نظامیان تا کنون به حدود سه هزار تن رسیده است و این برای مردم و جامعه آمریکا قابل توجیه و پذیرفتنی نیست و ادامه آن می تواند دولت بوش را به چالشی بزرگ بکشاند. اما در این میان این جمهوری اسلامی ایران است که چه از طریق گسیل مخفیانه نیروهای نظامی -اطلاعاتی خود به عراق و چه از طریق جریانات شیعه وابسته به خود با دامن زدن به اغتشاشات و ایجاد جنگ شیعه و سنی بیشترین سود و سهم را در منطقه خاورمیانه در مقابله با سیاست های آمریکا برده و خواهد برد.

در ثانی خارج شدن از عراق ورها کردن این کشور در شرایطی که نابسامانی، کشتار، هرج و مرج، عدم امنیت و درگیری های فرقه ای میان گرایش های گوناگون مذهبی، کشور را تا مرز جنگ داخلی کشانده است؛ برای آمریکا چیزی جز فرار از عراق بدون پذیرش مسئولیت تباهی و ویرانی حاصل از این لشکرکشی، معنای دیگری نخواهد داشت. فراری از سر استیصال بر روی کشته ها و ویرانه های برجای مانده از چهار سال تهاجم امپریالیستی، به جای وعده های دروغین ایجاد "دموکراسی"، "امنیت" و "خوشبختی" برای مردم عراق. با توجه به عدم کارائی و قدرت دولت "نوری المالکی" نخست وزیر عراق، که اخیراً در مصاحبه ای اظهار داشته "که حتی قدرت جابجائی یک گردان از ارتش عراق را ندارد" می توان سرنوشت آتی عراق را در از دیداد هرج و مرج، کشته شدن بیشتر مردم و درگیر شدن با یک جنگ داخلی تمام عیار باز یافت.

آنچه که امروز بر مردم عراق می گذرد. حاصل تهاجم نظامی و لشکرکشی آمریکا و متحدانش به خاک عراق می باشد. کشتار، شکنجه، عدم امنیت و رنجی که در مدت چهار سال اشغال نظامی بر مردم ستمدیده عراق وارد شده، اگر بیشتر از سال های حکومت صدام حسین نبوده باشد، کمتر نیز نخواهد بود. اما کشتار و ویرانی حاصل از این تهاجم امپریالیستی هرگز باعث تیرنه حکومت صدام حسین و جنایاتی که در دوران حکومتش بر مردم عراق روا داشته شد نخواهد بود. تجربه افغانستان و عراق یکبار دیگر به همه انسان های آگاه نشان داد که دموکراسی و سعادت مردم از طریق لشکرکشی و تهاجم قدرت های امپریالیستی برای مردم کشوری دیگر، بدست نیامده و نخواهد آمد. آمریکا، انگلیس و دیگر کشورهای امپریالیستی فقط برای منافع خود، کسب بازار و چپاول بیشتر کشورهای دیگر تلاش می کنند. آنها هرگز برای مردم و منافع توده های زحمتکش کشورهای دیگر اقدام نکرده و نخواهند کرد. انقلاب، دموکراسی و سعادت مردم هر کشوری، تنها بر عهده همان مردمی است که در آن کشور در زیر سیطره حکومت های ارتجاعی و سرکوبگر زندگی می کنند. این کارگران، توده های زحمتکش، زنان، معلمان، دانشجویان، نویسندگان مبارز و دیگر اقشار زحمتکش جامعه هستند که می بایست با تلاش و پیکار خود به مبارزه با حکومت های ارتجاعی و سرکوبگر جامعه خود بر خیزند و در روند مبارزه طبقاتی با سرنگونی انقلابی حکومت های جور و سلاطین و تباهی، از جمله حکومت جمهوری اسلامی ایران، به کار، نان و آزادی دست یابند.

نگاهی به مبارزات کارگران و زحمتکشان جهان

نارضایتی عمومی از اوضاع اقتصادی و سیاسی در کشورهای مختلف جهان در طول ماه اکتبر افزایشی بی سابقه یافت. صدها هزار تن در بخش پیشرفته جهان سرمایه داری در اعتراض به گسترش گرانی، بیکاری، فقدان امنیت شغلی، و بویژه، اختصاص میلیونها دلار به جنگ امپریالیستی دست به اعتصابات و تجمعات اعتراضی زدند. همین نارضایتی در بخش عقب افتاده جهان سرمایه داری و بر بستر وخامت غیرقابل تصور اوضاع، زمینه ساز ایجاد وضعیتی بحرانی و انفجاری شد.

بربستر این شرایط، صدها هزار کارگر درصد ها کشور جهان در طول این ماه برای بهبود شرایط کار و زندگی خود دست به اعتصاب و اعتراض زدند. این مبارزات در یک گوشه از جهان در شرایطی نسبتاً آزاد و در گوشه ای دیگر در زیر بارانی از گاز اشک آور، گلوله پلیستیکی و هجوم وحشیانه چکمه پوشان پلیس و ارتش جریان یافت. برغم تفاوت های ظاهری میان شرایط سیاسی که این مبارزات در آن انجام می گرفت، نکته ای مشترک این اعتراضات را به هم پیوند می زد. این فصل مشترک، حاد شدن بیش از پیش تضاد های موجود، افزایش روحیه مبارزه جوئی کارگران و زحمتکشان، مقاومت همه جانبه در مقابل حملات پاسداران نظم سرمایه و ادامه مبارزه تا کسب پیروزی بود.

یکی از برجسته ترین نمونه های این مبارزات، مبارزه بیش از یک میلیون و هشتصد هزار نفر کارگر بافنده بنگلادش برای بهبود شرایط کار، امکانات رفاهی و افزایش حداقل دستمزدها می باشد. اواخر ماه سپتامبر، کمیسیون دولتی، مسئول نظارت به مذاکرات مربوط به تجدید قراردادهای دسته جمعی، خبر از حصول توافقاتی در این راستا داد. این توافقات اما با مخالفت کارگران و موجی وسیع و بی سابقه از اعتصاب و اعتراض مواجه شد. روز ۳۰ سپتامبر، دهها هزار نفر کارگر خشمگین پس از تجمع در مناطق مرکزی شهر داکا، پایتخت بنگلادش، چند ساختمان تجاری را به آتش کشیده و خیابان های اصلی و پررفت و آمد شهر را مسدود ساختند. ماموران پلیس با پرتاب گاز اشک آور و شلیک گلوله های پلیستیکی به صفوف اعتصابیون حمله کرده و با ضرب و شتم وحشیانه کارگران، صدها نفر مجروح و دستگیر شدند. کارگران در مقابله با برخی رهبران سازشکار، کمیته

اعتصابی، متشکل از ۱۶ اتحادیه کارگری، تشکیل دادند. روز ۱۰ اکتبر مجدداً دهها هزار کارگر در خیابان های شهر داکا دست به راهپیمائی زده و با آتش زدن لاستیک و مسدود ساختن خیابانها و پرتاب سنگ و چوب به حملات وحشیانه ماموران پلیس پاسخ گفتند. در اعتراض به رفتار وحشیانه ماموران پلیس، کمیته اعتصاب کارگران روزهای ۱۵ و ۱۶ اکتبر را روز اعتصاب عمومی اعلام نمود.

یکی دیگر از نمونه های برجسته ی این مبارزات، اعتصاب بیش از ۷۰ هزار معلم مدارس ابتدائی شهر "اوخاکا"، در مکزیک، برای افزایش حقوق ها و بهبود شرایط کار است. این اعتصاب از اوایل ماه مه و با تحصن هزاران معلم در یکی از میدان های مرکزی این شهر آغاز شد و هنوز ادامه دارد. در این فاصله، یکرشته تظاهرات در همبستگی با اعتصابیون و با شرکت صدها هزار نفر برگزار شد. تحصن معلمان بارها مورد یورش ماموران پلیس قرار گرفت که طی آن دو نفر هدف گلوله قرار گرفته و بیش از ۲۰۰ نفر مجروح و زخمی شدند. در این مدت بارها جوانان خشمگین، در اعتراض به وحشیگریهای پلیس، در محلات مختلف شهر تجمع نموده و با پرتاب چوب، سنگ و آتش زدن لاستیک با ماموران به زدو خورد پرداختند. کمیته اعتصاب معلمان، استاندار این منطقه را مسئول اصلی سرکوب این اعتراضات دانسته و استعفای او را یکی از شروط اصلی خود برای خاتمه دادن به این اعتصاب اعلام کردند. موج وسیعی از همبستگی و حمایت بین المللی از این اعتصاب به راه افتاد و برغم فشار مقامات دولت و پلیس، هنوز هیچ صحبتی از پایان مبارزه در میان نیست. نمونه دیگر، مبارزه دهها هزار معلم مدارس ابتدائی یونان است که از روز ۱۸ سپتامبر برای افزایش حقوق ها، بهبود مواد درسی و توقف اخراج صدها معلم به بهانه "تعدیل نیروی انسانی" در اعتصاب به سر می برند. عکس العمل دولت ابتدا سکوت و بی اعتنائی بود. اما اعتصاب هر روز بیش از پیش گسترده تر شد و روز دوم اکتبر، هزاران آموزگار مدارس متوسطه در همبستگی با معلمان اعتصابی و با خواست افزایش حقوق ها دست به یک اعتصاب ۴۸ ساعته زدند. هزاران دانشجو و محصل نیز کلاس های درس را تعطیل کرده و به جمع تظاهرکنندگان در مقابل پارلمان پیوستند. ماموران پلیس برای پراکنده کردن تظاهرکنندگان خشمگین از گلوله های پلیستیکی و گاز اشک آور استفاده کردند. در ابتدا قرار بود که این اعتصاب روز ۱۲ اکتبر خاتمه یابد، اما با پاسخ منفی دولت،

اعتصاب ادامه یافت و معلمان اعلام نمودند که تا پیروزی کامل و تحقق مطالبات خود به مبارزه ادامه می دهند.

روزهای پایانی ماه اکتبر شاهد تغییراتی در جنبش اتحادیه ای کارگران جهان بود. روز ۳۱ اکتبر، "کنفدراسیون جهانی اتحادیه های آزاد کارگری" ۱۹ امین کنگره خود را در شهر وین برگزار کرد. این کنگره در عین حال آخرین کنگره این "کنفدراسیون" بود که از جمله وظیفه انحلال آن را به عهده داشت. "کنفدراسیون جهانی اتحادیه های آزاد کارگری" در سال ۱۹۴۹ و در پی انشعاب، اتحادیه های کارگری تحت نفوذ احزاب سوسیال دموکرات، از "فدراسیون جهانی اتحادیه های کارگری"، که بزعم اینان تحت نفوذ احزاب کمونیست بود، شکل گرفت. در حال حاضر این "کنفدراسیون" بیش از ۱۵۵ میلیون نفر عضو در ۱۵۶ کشور جهان دارد. اما چرا اکنون این "کنفدراسیون" خود را منحل اعلام می کند؟ به کنگره نوزدهم کاریست سیاست های نئولیبرالی تحت عنوان "جهانی سازی"، تشدید مبارزه سرمایه داران با نقش و نفوذ اتحادیه های کارگری و ایجاد موانع متعدد بر سر راه تشکیل یابی کارگران، بویژه میلیونها نفر کارگر مهاجر، را از جمله عوامل اصلی بر شمرد که جنبش صنفی کارگران جهان را با شرایط جدید و وظایفی متفاوت با گذشته مواجه نموده است. در ادامه گزارش خود به کنگره، دبیر کل "کنفدراسیون جهانی اتحادیه های آزاد کارگری" اعلام نمود که وظایف نوین شکل نوینی از سازماندهی را ضروری ساخته است. این سازماندهی نوین را وی "کنفدراسیون جهانی اتحادیه های کارگری" خواند. این تشکل جدید روز اول نوامبر و با وحدت میان "کنفدراسیون جهانی اتحادیه های آزاد کارگری" و "کنفدراسیون جهانی کار" ایجاد شد. "کنفدراسیون جهانی کار" در سال ۱۹۲۰ و از وحدت اتحادیه های ملی تحت رهبری احزاب دموکرات مسیحی در اروپا تشکیل شد. این "کنفدراسیون" نیز در همان روز ۳۱ اکتبر، ۲۷ امین و آخرین کنگره خود را تحت عنوان "کنگره انحلال" در شهر وین برگزار کرد. وظیفه این کنگره نیز تعطیل فعالیتهای "کنفدراسیون جهانی کار" و تدارک وحدت دو "کنفدراسیون" در تشکیلات جدید موسوم به "کنفدراسیون جهانی اتحادیه های کارگری" بود. هر دو "کنفدراسیون" در اطلاعیه های پایانی کنگره های خود، تشکیل "کنفدراسیون جهانی اتحادیه های کارگری" را مناسب ترین ابزار پیشبرد مبارزه متمرکز و گسترده علیه "جهانی سازی" و پی آمد های فاجعه بار آن اعلام نمودند.

جمهوری اسلامی و معضل بیکاری

که در آغاز شامل واگذاری کارخانه ها، شرکت ها و موسسات کوچک و کم اهمیت تر دولتی می شد، در ادامه، به دیگر بخش های دولتی از جمله؛ بانک ها، معادن، نفت و گاز، بیمه، راه آهن، هواپیمائی، دخانیات و حمل و نقل نیز تعمیم یافت. فرمان خامنه ای در اوائل تیرماه سال ۸۵، خطاب به رؤسای سه قوه و مجمع تشخیص مصلحت، مبنی بر واگذاری ۸۰ درصد بنگاه ها و مؤسسات دولتی، بر آخرین تردیدهای موجود در زمینه واگذاری صنایع و مؤسسات کلیدی نیز نقطه پایان گذاشت. گرچه هیچگونه تفاوت ماهوی میان بخش دولتی سرمایه و بخش خصوصی آن وجود ندارد، اما گسترش خصوصی سازی، بیانگر این مسئله است که طبقه سرمایه دار، در ادامه ی تعرضات مرگبار پیشین خود به سطح زندگی و معیشت کارگری، تعرضات مرگباری تری را نیز تدارک دیده است.

نتیجه ی مستقیم و بلافاصل اکثر این واگذاری ها همان طور که کارگران نیز شاهد بوده و بارها به چشم خود دیده اند، توقف و تعطیل کارخانه ها و واحدهای واگذار شده، اخراج و بیکارسازی کارگران بوده است. صاحبان جدید کارخانه ها، به بهانه های گوناگونی مانند، تغییر ساختار کارخانه، کمبود مواد اولیه، بدهکاری، زیان دهی و بهانه های دیگری امثال اینها، تعطیل کارخانه و اخراج دستجمعی کارگران را توجیه کرده اند. برخی از آنها، ابتدا ماشین آلات را به فوریت از کارخانه خارج ساخته و آن را به پول تبدیل کرده اند و در گام بعدی زمین کارخانه را تسطیح و آن را نیز به فروش رسانده اند. به اعتراف یک نماینده مجلس، "گروه صنعتی ملی که ۳۲ شرکت و ۱۴۵۰۰ کارگر را تحت پوشش داشته است، پس از خصوصی سازی، به پارکینگ اتومبیل های فرسوده و اسفاتی تبدیل شده است."

سال گذشته، تنها در تهران، قزوین و گیلان، ۴۷۵ واحد تولیدی تعطیل و کارگران آن بیکار شده اند. به اعتراف معاون نیروی انسانی وزیر کار، در سال هشتاد و چهار، ۳۲۰۰۰۰ کارگر از کار اخراج شده اند. طی چهار پنج ماه اول سال جاری نیز ۲۰۰۰۰۰ کارگر از کار اخراج شده اند.

گرچه رژیم جمهوری اسلامی در این گونه موارد معمولاً ارقام واقعی را بیان نمی کند، با این همه همین ارقام نیز به روشنی بیان کننده ی موج فزاینده ی اخراج و بیکارسازی کارگران است. روند اخراج و بیکارسازی کارگران همچنان ادامه دارد. نرخ بیکاری پیوسته در حال افزایش است و در برخی

مناطق کشور به ۳۰ درصد رسیده است. شمار بیکاران، هم اکنون بین ۵/۵ تا ۶ میلیون نفر تخمین زده می شود. این در حالی است که هر ساله بر تعداد جویندگان کار افزوده می شود و صدها هزار نیروی جوان نیز وارد بازار کار می شوند. اما از آنجا که اشتغالی در کار نیست و بازار کار نمی تواند همه ی آنها را جذب کند، بخش وسیعی از این نیروها نیز به ناگزیر به صف بیکاران می پیوندند. بنا به اعتراف "فرشباف" معاون برنامه ریزی منابع انسانی و سیاست گذاری اشتغال وزارت کار و امور اجتماعی، بیکاران بامدارک تحصیلی، در فاصله سال ۷۵ تا ۸۰، به میزان ۲۵۰ درصد افزایش داشته است. نام برده پیش بینی می کند که در دو سال آینده نرخ بیکاری جوانان، از ۳۴ درصد هم خواهد گذشت.

صف انبوه و پرشمار بیکاران در حالی پیوسته سنگین تر و مترکم تر می شود که در جمهوری اسلامی حتا یک سیستم بیمه بیکاری معمول در کشورهای سرمایه داری غربی نیز وجود ندارد و میلیون ها کارگر و اعضای خانواده آنها، در شرایط بسیار دشوار و وخیم اقتصادی و معیشتی به سر می برند. از جمعیت شش میلیونی بیکاران، تنها ۱۳۰ هزار نفر یعنی حدود ۲ درصد کارگران بیکار، زیر پوشش بیمه بیکاری قرار دارند که مبالغ ناچیزی به عنوان بیمه بیکاری دریافت می کنند و ۹۸ درصد بیکاران هیچ گونه ممر درآمدی برای تامین معاش خود و خانواده هایشان ندارند.

کارگران با قرارداد موقت که ۷۰ درصد کارگران را تشکیل می دهند، به کلی از شمول بیمه بیکاری و دریافت مقرری ناچیز بیمه بیکاری محروم اند. کارگاه های کوچک باکم تر از ۱۰ کارگر و کارگران قالیباف نیز اساساً از شمول قانون کار معاف اند. به عبارت دیگر این دسته از کارگران، که اکثریت کارگران را تشکیل می دهند، در زمان شاغل بودن نیز از حق و حقوق اولیه کارگری خود محروم اند، چه رسد به زمان بیکاری و دریافت مقرری بیمه بیکاری. در بسیاری دیگر از کارگاه ها نیز بیمه کردن کارگر ظاهراً به "توافق کتبی" کارفرما و کارگر واگذار شده است. اما همه ی کارگران می دانند که در عالم واقعیت، توافقی در کار نیست. کارفرما عملاً از این اختیار برخوردار است که کارگر را بیمه کند و یا بیمه نکند. اکثر کارفرمایان به خاطر صرفه جوئی در هزینه ها، از بیمه کردن کارگران طفره می روند و کارگران به دلیل نیازها و مشکلات متعدد معیشتی و ترس از

اخراج و بیکاری، اجباراً به شرایط کارفرما تن می دهند. مدیر کل تامین اجتماعی تهران بزرگ در این زمینه می گوید "تنها در سطح تهران بزرگ بیش از ۱۳۸ هزار کارگاه وجود دارد که بیش از ۵۵۰ هزار کارگر در آن کار می کنند، که این کارگران به دلیل شرایط اقتصادی نامطلوب حاکم بر خانواده هایشان و ترس از اخراج، از هرگونه اعتراض نسبت به بیمه نکردن توسط کارفرمایان پرهیز می کنند!"

تمامی این واقعیات، بیانگر شرایط بسیار سخت و دشواری است که رژیم سرمایه داری حاکم بر کارگران ایران تحمیل نموده است. در حالی که در یکسو هر روزه بر صفوف میلیونی بیکاران که هیچ گونه منبع درآمدی ندارند و با فقر، گرسنگی، بیماری و ده ها مصیبت اجتماعی دیگر دست به گریبان اند افزوده می شود، در سمت دیگر عده ی قلیلی سرمایه دار، با خرید بسیار ارزان نیروی کار کارگران، به طور وحشیانه از آنان کار می کشند، بر شدت کار و استثمار می افزایند و روز بروز فربه تر می شوند. حرص و آز سرمایه داران و نظام سرمایه داری را حد و مرزی نیست. گسترش فقر، بدبختی، گرسنگی و بیماری با حیات این نظام آدم خوار عجین است. مادام که جمهوری اسلامی بر ایران حاکم است، مادام که نظام سرمایه داری در ایران وجود دارد، راه رهایی از فقر و فلاکت و بیکاری وجود نخواهد داشت. تنها حکومت کارگری و سوسیالیسم است که قادر است معضل بیکاری را از میان بردارد و کارگران و زحمتکشان را از فقر و فلاکت و استثمار نجات دهد.

اما کارگران نمی توانند و نباید تا دست یابی به سوسیالیسم، دست روی دست بگذارند و به تمام اجحافات سرمایه داری حاکم تن بسپارند. اخراج کارگران توسط کارفرمایان از همین امروز باید ممنوع شود و نمایندگان منتخب کارگران باید از حق تصمیم گیری در مورد اخراج و نظارت بر استخدام برخوردار شوند. این حق کارگر است که از بیمه اجتماعی کامل برخوردار باشد. کارگران باید در برابر سوانح، نقص عضو، جراحات، کهولت، فرسودگی، از کار افتادگی و امراض ناشی از حرفه و کار نیز بیمه شوند. بیمه بیکاری از حقوق اولیه کارگران است. دولت موظف است برای کارگران بیکار و همه ی افراد آماده به کار، کار و اشتغال ایجاد کند. اگر دولت به هر دلیلی قادر نیست کار و اشتغال ایجاد نماید، موظف است به بیکاران حق بیمه بیکاری پرداخت کند. مقرری بیمه بیکاری در حال حاضر بسیار ناچیز است. این مبلغ باید معادل مخارج یک خانواده ۵ نفره کارگری افزایش پیدا کند.

لولا» باز هم به نظم سرمایه‌داری خدمت خواهد کرد

خانوارهایی که با گرسنگی دست به گریبان بودند ۴۶٪ است. در دیگر برنامه‌های اجتماعی لولا وعده داده شده بود که دستمزد حداقل دو برابر شود. دستمزد حداقل در چهار سال اخیر در چند نوبت افزایش یافت که جمعاً فقط یک درصد بالا برده شدند و اکنون به ۲۶۰ ریال یا ۹۰ یورو می‌رسند که مطلقاً کفاف مخارج خانواده‌های کارگری را نمی‌دهد.

لولا اقدامات دیگری را به مرحله‌ی عمل درآورد که از آن جمله می‌توان به بالا بردن سن بازنشستگی از ۵۳ سال به ۶۰ سال برای مردان و از ۴۸ سال به ۵۵ سال برای زنان اشاره کرد. یادآوری کنیم که در برزیل متوسط امید به زندگی ۶۷ سال است و نه ۷۷ سال مانند فرانسه که همین اقدام را انجام داده است. افزایش سن بازنشستگی موجب کاهش ۳۰ درصدی حقوق‌ها شد.

یکی دیگر از وعده‌های لولا پیش از به قدرت رسیدنش، تحقق خواست دهقانان بی زمین بود. وی نه تنها به قول هایش در این زمینه عمل نکرد، بلکه سرکوب این جنبش و کشتار دهقانان توسط عمال زمینداران بزرگ مانند گذشته ادامه پیدا کرد.

نباید از نظر دور داشت که دولت لولا در چهار سال گذشته موفقیتی بیش‌تر از دولت‌های پیشین لاقدر در یک زمینه داشت و آن هم بازپرداخت قروض برزیل به صندوق بین‌المللی پول بود که بهره‌ی آن در چهار سال گذشته ۵۲۰ میلیارد ریال یا ۱۹۰ میلیارد یورو بود. بازپرداخت این قروض در حالی صورت گرفت که برخی از متحدان سابق حزب کارگر برزیل خواهان توقف و لغو این قروض سرسام‌آور بودند.

این‌ها شمه‌ای از اقدامات دولتی‌ست که در رأسش یک کارگر سابق قرار دارد. اگر لازم بود تجربه شود که یک کارگر هم می‌تواند علی‌رغم مبارزات سندیکالیستی طولانی که داشته در خدمت دشمنان طبقه‌ی کارگر قرار بگیرد این تجربه در برزیل صورت گرفت و می‌تواند درسی برای جنبش کارگری در هر نقطه‌ای از جهان باشد. از سوی دیگر تجربه‌ی ریاست جمهوری لولا در برزیل این واقعیت را بار دیگر نشان داد که علی‌رغم هیاهوی برخی جریانات متزلزل که درک درستی از سوسیالیسم و مبارزه‌ی طبقاتی ندارند یک جریان نمی‌تواند فراطبقاتی باشد و عمل کند. برخی از این نیروها چهار سال پیش چنان به وجد آمده بودند که برای ایران هم نسخه‌ی حزب و شکل فراطبقاتی را می‌پیچیدند. کارنامه‌ی دولت لولا نشان داد که چنین آلترناتیوی عملاً ناممکن و کودکانه است.

چهار سال پیش بورژوازی جهانی نگرانی‌هایی از به قدرت رسیدن لولا داشت، هر چند وی بدون پشتیبانی بورژوازی نمی‌توانست به ریاست جمهوری برسد تا اگر اندکی هم شده بحران‌ها و تضادهای سرمایه‌داری را تعدیل کند. اکنون بورژوازی دیگر این نگرانی‌ها را هم ندارد، چرا که لولا در چهار سال آینده باز هم به این طبقه خدمت خواهد کرد.

نگاهی به جنبش دانشجویی تنها یک پاسخ صحیح است

با آغاز سال تحصیلی جدید، اعتراضات دانشجویی بار دیگر شدت یافت. در میان انبوه اعتراضات اخیر دانشجویی، به ویژه می‌توان به اعتراضات دانشجویان دانشکده فنی دانشگاه مازندران و دانشجویان پلی تکنیک تهران اشاره کرد.

این اعتراضات از سویی خط بطلانی است بر دیدگاه‌ها و در واقع آرزوهای کسانی که با هر چه رادیکال‌تر شدن جنبش دانشجویی و خارج شدن آن از توهمات اصلاح طلبی در دوره‌ی خاتمی، رکود جنبش دانشجویی و سکون آن را مطرح می‌کنند (مانند امثال سعید حجاریان در مصاحبه با خبرگزار فارس در تاریخ ۷ آبان) و هم از سوی دیگر نشان داد که پرداختن به چگونگی راهبرد جنبش دانشجویی در شرایط فعلی چه اهمیت بسزایی دارد. مسائلی مربوط به دانشگاه پلی تکنیک و حرکت‌های اعتراضی دانشجویان آن، نمونه‌ی بارزی است که نشان می‌دهد پاسخ به این موضوع به یک مساله اساسی - جنبش دانشجویی تبدیل شده است.

در یک سال اخیر، دولت نظامی - امنیتی احمدی نژاد، تهاجم گسترده‌ای را در دانشگاه‌ها و برای هر چه نظامی‌تر کردن آن‌ها، به منظور حاکم کردن جو خفقان و انفعال سیاسی دانشجویان آغاز کرده است و در این راه ایستادگی دانشجویان بر خواست‌های شان و مبارزه برای آن‌ها اهمیت بسیاری یافته است.

اما چگونه می‌توان این مبارزه را پیش برد و دانشجویان چگونه می‌توانند به خواست‌های خود تحقق بخشند؟ از خواست‌هایی چون آزادی بی‌قید و شرط "اندیشه و بیان" و "تشکل" گرفته تا حق تحصیل رایگان، تغییر سیستم متحجر آموزشی که منجر به پایین آمدن کیفیت تحصیلی شده و اعتراض به کمبود امکانات آموزشی، حجاب اجباری، دخالت در امور و روابط خصوصی دانشجویان و غیره.

به این سوال‌ها، پاسخ‌های گوناگونی از سوی نیروهایی از داخل و خارج جنبش دانشجویی داده می‌شود. پاسخ‌هایی که ارتباطی مستقیم با برنامه‌ها و دیدگاه‌های جریانات مشخص سیاسی داشته و از منافع طبقه‌ای خاص دفاع می‌کنند.

بدون شناخت صحیح از حاکمیت و شرایط کنونی جامعه و بدون درک درست از تاکتیک‌هایی که حاکمیت به کار می‌گیرد، بی‌تردید نمی‌توان راهبرد درستی برای جنبش دانشجویی ترسیم کرد. امروزه در این شکی نیست که روی کار آمدن دولت احمدی نژاد با هدف سرکوب و جلوگیری از

رادیکالیزه شدن مبارزات روبه رشد کارگران، معلمان، دانشجویان و سایر زحمتکشان است. همان‌طور که روی کار آمدن دولت خاتمی با هدف ترمز کردن این مبارزات و انحراف از مسیر رادیکال آن بود، چیزی که امروزه حتی اصلاح طلبان حکومتی نیز آن را اذعان می‌کنند (۱). سیاست دولت احمدی نژاد در دانشگاه‌ها چیزی نیست جز یک "انقلاب فرهنگی" دوم. اما این بار نه با تعطیلی دانشگاه‌ها که با سرکوب اعتراضات دانشجویی، تعطیلی تشریفات، ممانعت از شکل‌گیری تشکلات دانشجویی و اخراج و دستگیری دانشجویان فعال و پیشرو. در این میان تمامی طیف‌های دانشجویی که مخالف حاکمیت کنونی هستند، مد نظر قرار دارند؛ اما طبیعی است که در این میان رادیکال‌ترین و انقلابی‌ترین دانشجویان در معرض بیشترین ضربات خواهند بود.

با این تحلیل از شرایط کنونی، اکنون باید به این سوال پاسخ داد که دانشجویان به ویژه دانشجویان انقلابی، چگونه می‌توانند به مقابله با این سیاست برخیزند؟ در این جا دو دیدگاه کلی را در رابطه با جنبش دانشجویی می‌توان از هم تمیز داد.

اول دیدگاهی است که با تقلیل خواست‌های دانشجویان و با تمسک به این موضوع که انجمن‌های اسلامی تنها تشکل مستقل دانشجویی بوده و برگزیده دانشجویان هستند، سعی دارد از پتانسیل جنبش دانشجویی در جهت منافع خود استفاده کرده و با حفظ این تشکل، آن هم به عنوان تنها تشکل دانشجویی، در برابر موج رو به رشد رادیکالیسم انقلابی ایستادگی کند. این دیدگاه سعی دارد با کوبیدن بر طبل انجمن‌های اسلامی - که دوره‌ی آن مدت‌هاست به سر آمده - هم چنان توهم آفرینی کرده و با این روش موقعیت خود را در جنبش دانشجویی حفظ نماید. این جریان از آنجایی که اعتقادی به انقلاب ندارد، از گسترش رادیکالیسم در جنبش دانشجویی وحشت داشته و بدون آن که برنامه‌ی مشخصی برای راهبرد جنبش دانشجویی داشته باشد، با یکی به نعل و یکی به میخ کوبیدن، سعی دارد موقعیت خود را در چانه زنی‌ها - به عنوان یک تشکل قانونی - حفظ کند. سیاستی که از خلف خود، اصلاح طلبان حکومتی و از دوره‌ی خاتمی به ارث برده اند. سیاستی که تنها زمانی به جنبش دانشجویی تکیه می‌کند که برای پیشبرد مواضع خود به آن نیاز دارد.

در حالی که سیاست دولت در قبال انجمن‌های اسلامی مشخص است (و این را با انحلال برخی از انجمن‌های مخالف دولت و حمایت از انجمن‌های وابسته به حاکمیت و یا حتی تشکیل انجمن‌های وابسته به خود نشان داده)، این دیدگاه به خاطر ناتوانی از

نگاهی به جنبش دانشجویی تنها یک پاسخ صحیح است

اسلام گرایی و اصلاح طلبی مرد آب رفته به جوی باز نمی گردد

ارایه خط مشی رادیکال هم چنان دست و پا می زند تا شاید بتواند انجمن ها را هم چنان با ظاهری قانونی حفظ کند. این دیدگاه با توجه به روند رو به گسترش مبارزات، ناتوان از پاسخ گویی به مسایل جنبش دانشجویی بوده و در نتیجه روندی نزولی را طی خواهد کرد.

اما دیدگاه دوم با تحلیل علمی از ماهیت حاکمیت به عنوان حافظ نظم موجود (مناسبات سرمایه داری) و با درک درست از شرایط کنونی جامعه، رسیدن به این نقطه که دولت کنونی هدفی جز سرکوب جنبش انقلابی ندارد و نداشتن هیچ توهمی به این موضوع، به طرح شعارها و خواست هایی می پردازد که نه تنها پایه های جنبش دانشجویی را مستحکم کرده و آن را در برابر هجوم دولت مقاوم می سازد، بلکه شرایط را برای پیشرفت جنبش دانشجویی نیز فراهم می کند.

به جای طرح شعار حمایت از انجمن های اسلامی و خرج کردن پتانسیل جنبش دانشجویی در این راه، خواستار آزادی بی قید و شرط تشکل از جمله تشکلات دانشجویی می شود. در اعتراض به توقیف نشریات دانشجویی، خواستار آزادی بی قید و شرط اندیشه و بیان در جامعه و از جمله دانشگاه ها می شود، در برابر دخالت های رو به تزاید نهادهای امنیتی و نظامی در دانشگاه ها، خواستار ایجاد شورای دانشجویی (و یا هر نام دیگری که می خواهید به آن بدهید) شده، تشکلی که با آرای دانشجویان شکل گرفته و در امور دانشگاه و مسایل مربوط به دانشجویان می تواند تصمیمات اش را پیش ببرد، تا از این طریق به مقابله با دخالت های نهادهای امنیتی و نظامی در دانشگاه ها برخیزد، تا از این طریق به دخالت بر امور خصوصی دانشجویان پایان دهد. جنبش دانشجویی تنها با نیروی عمل خود است که می تواند به تهاجم حکومت به دانشجویان پاسخ داده و مواضع خود را پیش ببرد.

در این راه و در راستای پیشبرد مبارزات دانشجویی، اما آن چه که اهمیت محوری داشته و شرط لازم برای آن می باشد، ایجاد تشکلات دانشجویی است. دانشجویان تنها در سایه ی اتحاد و همدلی خود، با حضور وسیع در اعتراضات دانشجویی، در اتحاد با کارگران و سایر زحمتکشان می توانند این مبارزه را به پیش ببرند و این امکان ندارد و تحقق نمی یابد، مگر با ایجاد تشکلات دانشجویی. تشکلاتی که می توانند علنی، نیمه علنی و یا مخفی باشند و همه این اشکال تنها بسته به اهدافی است که هر تشکل پیش روی خود قرار می دهد. فراموش نباید کرد

اصلاحات حفظ کنند و سپس برای محکم ساختن بندهای اسارت، آن را به دست دار و دسته احمدی نژاد بسپارد. این واقعیت، امروز دیگر چنان عریان و آشکار شده است که حتی جباریان در مصاحبه اخیرش با خبرگزاری فارس به صراحت می گوید که اصلاح طلبی برای جمهوری اسلامی، نقش ضربه گیر داشت.

این جناب اصلاح طلب وزارت کشتار، سرکوب و شکنجه موسوم به وزارت اطلاعات، اگر آشکارا به این حقیقت اعتراف می کند، از آن روست که از مدت ها پیش حتی توده های ناآگاه به آن واقف شده اند و چیزی برای پنهان داشتن آن باقی نمانده است.

هر چه بود، این ماجرا به پایان رسید. اصلاح طلبی، لافل مادام که رژیم جمهوری اسلامی برسرکار است، با شکست و رسوائی به پایان رسید. تلاش های امثال خاتمی و گنجی، دیگر ثمری نخواهد داشت. راه دیگری در برابر توده مردم نیست، جز این که از طریق یک انقلاب، با رژیم تسویه حساب کنند. چیزی که، هم برای دوجناح رژیم و گروه های درونی آنها وحشتناک است، هم برای بورژوازی اپوزیسیون و هم قدرت های امپریالیست جهان. از همین روست که آنها شب و روز در مذمت انقلاب سخن می گویند.

در نتیجه همین واقعیت است که قدرت های امپریالیست جهان نیز، دیگر نه فقط گروه های موسوم به اصلاح طلب طرفدار جمهوری اسلامی، بلکه اپوزیسیون های بورژوائی مخالف آن را جدی نمی گیرند. چرا که منافع شان در تحکیم موقعیت همان جناحی است که اکنون به جناح مسلط تبدیل شده است. دلیل آن هم روشن است. اگر در این لحظه، امپریالیسم آمریکا را که بنا به علل اقتصادی و سیاسی، مجموعه ای تضاد با جمهوری اسلامی دارد، کنار بگذاریم، بقیه قدرت های امپریالیست جهان، به ویژه قدرت های اروپایی، وحدت شان با جمهوری اسلامی، بسی فراتر از هر تضاد و اختلاف موجود است. آنها، منافع کلان اقتصادی و سیاسی در ایران دارند. از این رو با هرگونه تغییر وضع موجود که بخواهد این منافع را به مخاطره اندازد، مخالف اند.

در این نکته تردیدی نیست که اگر امثال خاتمی ها توانسته بودند، برسربر قدرت باقی بمانند، برای قدرت های اروپایی و حتی آمریکا ترجیح داشت. چراکه منافع آنها در دراز مدت، به دور از تلاطمات و درگیری ها، بهتر حفظ می شد و با دوام تر بود. اما، اکنون قدرت های اروپایی، روسیه و چین، همه بر حفظ وضع موجود، یعنی

تحکیم موقعیت جناح مسلط کنونی هیئت حاکمه تاکید دارند. از این رو، همان گونه که در پیشنهادات شان برسر مسئله منازعه هسته ای آشکار شد، حتی آماده اند، بزرگ ترین امتیازات و تضمین های سیاسی و اقتصادی را به همین دارو دسته مرتجع بدهند، تا مانع هرگونه دگرگونی گردند و منافع خود را حفظ کنند.

پس، تنها در عرصه داخلی نیست که دیگر حرف های مفت اصلاح طلبی بازاری برای خریدار ندارد. چرا که اولاً- توده های کارگر و زحمتکش دریافته اند که اصلاح طلبی جز یک فریب برای تحکیم اسارت شان نیست. ثانیاً- رژیم جمهوری اسلامی هم، برای ادامه حیات، سر نیزه را از رو بسته است. بلکه در عرصه خارجی نیز وضع بر همین منوال است.

این، البته بدان معنا نیست که قدرت های جهانی، یک سره آنها را کنار بگذارند. آنها هم اکنون، به عنوان ابزار فشار برای پیشبرد سیاست های معین، مورد استفاده قرار می گیرند. در این حد نیز تریبونی به دست آنها می دهند و گاه به پارلمان هایشان دعوت می کنند. اما آینده دورتر را نیز مد نظر دارند. از این رو، نیروی ذخیره و چهره های سیاسی شرایط دیگری نیز هستند.

عجالتاً امثال گنجی و خاتمی، باید درمورد اسلام میانه رو، صلح و دوستی اسلامی سخنرانی کنند و چهره های دیگر نظیر شیرین عبادی که گویا قرار است، افتخار دیگری بر افتخاراتشان افزوده شود و نشان لژین دونور را نیز دریافت کنند، در مورد حقوق بشر و اصلاح قوانین جمهوری اسلامی سخن بگویند. اوضاع بر این منوال خواهد بود، تا زمانی که توده های کارگر و زحمتکش مردم به نبرد قطعی علیه رژیم برخیزند. در این جاست که می باید درنقش جدیدشان به عنوان رهبران وجبه المله و انسان دوست بر صحنه ظاهر گردند.

این خواست و برنامه آنهاست. اما اوضاع همواره به گونه ای که طبقات حاکم می پندارند، پیش نخواهد رفت. خیزش توده ای و روی آوری به انقلاب، همه معادلات را برهم خواهد زد. در این میان از هم اکنون یک چیز مسلم است. روند تحولات سیاسی در ایران، نه جایی برای عوامفریبی اسلامگرایان به اصطلاح مدرنیست باقی گذاشته است و نه ادعاهای توخالی اصلاح طلبی. واقعیت جامعه ایران مقابله دو قطب است. یا جمهوری اسلامی با همین شکل و شمایل کنونی اش به حیات خود ادامه می دهد، یا انقلاب، تمام جامعه را دگرگون خواهد ساخت.

فارس می گوید: "اگر احزاب اصلاح طلب نبودند، پس از سال ۷۶ جنبش چریکی در ایران راه افتاده بود. اگر آقای ناطق نوری سر کار می آمد حتماً يك عده ای می رفتند توی فاز چریکی." البته امروز کسی نیست که نداند تاکتیک مبارزه مسلحانه و مشی چریکی متعلق به دوره خاصی بوده و در این جا جباریان با به نفهمی زدن خود و به جای به کار بردن جنبش انقلابی از جنبش چریکی صحبت می کند.

که حاکمیت در پی سرکوب جنبش است و در این توهمی نباید داشت و این تفکر باید در نوع تشکلی که دانشجویان انتخاب می کنند، منعکس باشد. تحلیل درست از حاکمیت و شرایط جامعه نه تنها در تدوین تاکتیک های سیاسی ما نقش دارند، بلکه در انتخاب نوع تشکل که نقش مهمی در سازماندهی مبارزه دارد، اهمیتی وافر می یابد.

پی نوشت:

۱ - سعید جباریان در مصاحبه با خبرگزاری

اسلام گرایی و اصلاح طلبی مرد آب رفته به جوی باز نمی گردد

این واقعیت بر هر کسی روشن است که "اصلاح طلبی" در ایران با شکست مفتضحانه ای روبرو گردید و عجالتاً دورانش به پایان رسید.

اما گویا هنوز، گروهی از ورشکستگان سیاسی جریان اصلاح طلبی، در این پندار به سر می برند که می توان بار دیگر کمدی "اصلاحات" را به صحنه آورد.

سفرای سیار آنها به حرکت در آمده اند. از این کشور به آن کشور می روند. دیدارهای رسمی و غیر رسمی با سران و نهادهای دولتی و غیر دولتی دارند. در وصف دمکراسی، حقوق بشر، صلح و انسان دوستی اسلام سخنرانی می کنند. قدرت های امپریالیست جهان، و مسائل تبلیغی خود را در اختیار آنها قرار داده اند تاچهره دیگری از اسلام ترسیم کنند و مردم جهان را متقاعد سازند که اسلام گرایی آن چیزی نیست که اکنون در ایران و منطقه خاور میانه حاکم است. اصلاً، واپسگرایی، بربریت، اختناق، جنگ و کشتار، ربطی به اسلام گرایی ندارد! کشتار هزاران انسان، شکنجه و به بند کشیدن دهها هزار انسان دیگر، تنها در فاصله سال ۶۰ تا ۶۷، اتهام بی اساس مخالفین رژیم جمهوری اسلامی ست! خمینی هیچگاه نگفت: "آن مذهبی که در آن جنگ نیست، مذهب نیست." این را مخالفین اسلام به خمینی نسبت داده اند! کشتار صدها هزار تن از مردم ایران و عراق تنها کار صدام بود. اسلام فقط از خود دفاع کرد! خاتمی که سراسر دوران حیات سیاسی اش با جنایات بی انتهای جمهوری اسلامی عجین است، در سفرهای اخیرش به آمریکا و انگلیس، در نقش پیام آور به اصطلاح صلح و انسان دوستی اسلامی ظاهر گردید. گویا در این ۲۸ سال گذشته، او اصلاً در دنیای دیگری به سر می برد و از آنچه که در ایران به ویژه در دورانی که خمینی هنوز زنده بود، گذشت، به کلی بی خبر است. اومی گوید، اسلام اش، اسلام صلح و دوستی ست.

اکبر گنجی، در پارلمان اروپا شکوه می کند که "تصویری غیر واقعی از فرهنگ و آموزه های دینی اسلام، به عنوان دشمن مدرنیته و دمکراسی" ارائه شده است. این هم کار بینادگرایان یهودی و مسیحی ست. پس، از این قرار معلوم، تمام آنچه که درخاور میانه است، از عربستان و شیوخ عرب گرفته تا جمهوری اسلامی ایران، از طالبان و حکومت اسلامی جدیدالتاسیس افغانستان تا القاعده و جمهوری اسلامی

عراق، مظهر مدرنیته و دمکراسی اند. یا بالعکس اینها همه اسلام را جعل و خراب کرده اند و اسلامی که ایشان می شناسند و برهمان اساس، پیرو بی چون و چرای خمینی بودند و سازمانده اطلاعات سپاه پاسداران، آن اسلام، دین مدرنیته و دمکراسی و حقوق بشر و امثال آن است.

اینان واقعا در چه پندارند؟ آیا تصور می کنند که با این حرف ها می توانند مردم را فریب دهند؟ آیا تصور می کنند که راهی جدید برای نجات جمهوری اسلامی یافته اند؟ پاسخ این است که آنها درهمه حال یک وظیفه برعهده دارند. حفظ نظام طبقاتی سرمایه داری و رژیم سیاسی حاکم بر ایران. یک روز این وظیفه را به عنوان پیرو سرسپرده خمینی انجام می دهند، روز دیگر به عنوان اصلاح طلب، حالا هم به عنوان انسان دوست و سکولار و مقولاتی از این دست. این که مؤسسات و نهادهای مذهبی و دانشگاهی آمریکا و انگلیس در این روزهای بحرانی جمهوری اسلامی با دعوت از خاتمی برای سخنرانی و اعطای جایزه و غیره و ذالک، چه هدفی را دنبال می کنند و آیا این پوششی ست برای نقشی که خاتمی می خواهد به عنوان سفیر سیاسی جمهوری اسلامی در مذاکرات پشت پرده با قدرت های جهانی، بازی کند یا نه، در اینجا مورد بحث نیست. امثال خاتمی فقط برای حفظ نظام جمهوری اسلامی در لحظه کنونی تلاش نمی کنند، بلکه در فکر آینده آن نیز هستند. آنها برای نجات رژیم به قدرت های جهانی دخیل بسته اند و از آنها یاری می طلبند.

این نقش را خامنه ای واحمدی نژاد، نمی توانند برعهده گیرند. چرا که چهره های حقیقی حکومت اسلامی اند. همان گونه که خمینی بود. این نقش، برعهده امثال خاتمی و گنجی ست. نقشی که البته کارائی خود را از دست داده است. با این وجود آنها هنوز در این توهم اند که تاریخ دوبار تکرار می شود. اینان هنوز نفهمیده اند که دیگر دوران این بازی ها گذشته است. اکثریت بسیار عظیم مردم ایران، به وضوح دریافته اند که حکومت اسلامی چیز دیگری جز آنچه که در این ۲۸ سال بر ایران حاکم است، نبوده، نیست و نخواهد بود.

کارگران و زحمتکشان، در عمل دیدند که اصلاح طلبی رسالت و وظیفه ای جز این نداشت که نظم ستمگرانه حاکم را به نام

در صفحه ۷

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه های خود را در دو نسخه جداگانه برای دوستان و آشنایان خود در خارج از کشور ارسال و از آنها بخواهید نامه هایتان را به یکی از آدرس های زیر پست کنند.

آلمان
K. A. R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany

دانمارک
I. S. F
P. B. 398
1500 Copenhagen V
Denmark

سوئیس
Sepehry
Postlagernd
3052 Zollikofen
Switzerland

هلند
Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland

کانادا
K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada

کمک های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس های سازمان ارسال کنید.

I. W. A
6932641 Postbank
HOLLAND

شماره های فکس ۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۶۶
سازمان فداییان ۰۰۴۴۸۷۰۱۳۸۲۵۷۲
(اقلیت) ۰۰۴۴۸۷۰۱۶۸۸۲۷۱

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره پیام گیر سازمان فدائیان (اقلیت):

۰۰۳۱ ۶۴۹۹۵۳۴۲۳

KAR

Organization Of Fedaian (Minority)
No 489 november 2006

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی